

نامالیقات بسیار اندکی امیدواری



سپهر خرمی

خبرنگار گروه ورزش

سالی که گذشت ورزش به خصوص فوتبال ایران، شاهد اتفاقات عجیب و غریبی بود که می توان چنین تشبیه کرد که مشابه سال ۲۰۰۴ بار خدادهای باورنکردنی بود که نظیرش تکرار نمی شود. در سال ۲۰۰۴ تیم فوتبال والنسیا بالاتر از تیم های قدرتمند و همیشه مدعی بارسلونا و رئال مادرید، قهرمان لالیگای اسپانیا شد.

رئال زارagoza هم قهرمان جام حذفی شد، تیمی که بعید می دانم کسی در حال حاضر حتی اسم یک بازیکن از این تیم را بداند، همچنین تیم فوتبال میدلزبرو در همان سال، قهرمان جام اتحادیه انگلیس شد. وردربرن هم بالاتر از بایرن مونیخ قهرمان بوندسلیگا شد و تیم ملی فوتبال یونان نیز در کشور پرتغال قهرمان یورو ۲۰۰۴ شد تا تیم های بزرگی چون انگلیس، پرتغال و فرانسه دستشان از رسیدن به آن جام کوتاه بماند. پورتو پرتغال نیز با مربیگری ژوزه مورینیو، قهرمان لیگ قهرمانان اروپا شد. از این عجیبتر مگه داریم؟ قطعاً خیر. اما سال ۱۴۰۲ کمتر از ۲۰۰۴ برای فوتبال و ورزش ما نبود. کشور قطر دو رویداد بین المللی را در عرض کمتر از یک سال در کشورش در حوزه فوتبال برگزار کرد. ۸ ورزشگاه ۵ ستاره را طی دو سال احداث و به بهره برداری رساند، اما هنوز فوتبال ایران درگیر چالشی به اسم «بیزش و تخریب ورزشگاه آزادی» است. هنوز ما خبرنگارها وقتی از جایگاه خبرنگاران به سمت میکسدرزن می رویم، تا دوهفته باید درگیر این موضوع باشیم که رباط صلیبی و مینیسکمان پاره نشده باشد. چرا که سکوهای سیمانی آزادی را طوری طراحی کرده اند که ارتفاع هر پلهی آنچنان غیراستاندارد است که ورزشکارترین فرد دنیا هم دچار آسیب جدی رانو می شود. کشور قطر برای تمام خبرنگاران حاضر در هر ورزشگاه، به صورت جداگانه (برای شام یا ناهار بسته به زمان مسابقه)، پذیرایی مفصل می کرد اما در دیدار دربی چهارشنبه، دوستان میزبان حتی به خود زحمت ندادند بعد از افطار از خبرنگارهایی که روزه دار بودند، پذیرایی کنند. عزیزی که برای تماشای فوتبال چه به عنوان تماشاگر و چه به عنوان خبرنگار به ورزشگاه آزادی آمدند، مستحضر هستند که این ورزشگاه، بوفه برای خریدن حتی آب معدنی هم ندارد. وزیر ورزش روز گذشته اعلام کرد، برای بازسازی ورزشگاه آزادی مبلغ ۱۰۰۰ میلیارد تومان بودجه لازم است تا در سال ۱۴۰۳ این پروژه بعد از مدت ها به موفقیت به پایان برسد. واقعاً بازسازی یک ورزشگاه ۷۸ هزارنفره بعد از ۵۰ سال، اینقدر کار سختی است که فقط در مصاحبه ها هر بار رقم بودجه ی بازسازی اعلام می شود؟ عربستان که حالا ارتباط خوبی هم با ما دارد در عرض فقط سه ماه، یکی از مدرن ترین ورزشگاه های دنیا را ساخت و بنام الهلال زد. این ورزشگاه چنان مدرن بود که مدیرعامل سپاهان به وجد آمد و همزمان با برداشتن چای، با موبایلش از امکانات این ورزشگاه فیلمبرداری می کرد. البته که آقای نیکفر حق دارد، چون ورزشگاه نقش جهان بیش از دودهه زمان نیاز داشت تا به بازسازی کامل برسد.

خطر احتمالی حذف استقلال و پرسپولیس از لیگ قهرمانان سال آینده هم می تواند بدترین خبر سال ۱۴۰۲ باشد که به دلیل مالکیت مشترک، بازمه باید شاهد ترازندی در فوتبال باشیم. حذف مهسا قربانی به عنوان داور اتاق var، اعزام نشدن فرانزه فصیحی به مسابقات جهانی انگلیس، حذف تیم ملی ایران مقابل قطر با توجیه های عجیب کادر فنی، از جمله امیر قلعه نویی با حرف رمز «فوتباله دیگه»، دیگر موضوعاتی است که کام ورزشی ها را تلخ کرد. اما باتوجه به اینکه یادداشت عیدانه است، می خواهم نیمه پر لیوان را هم ببینم که متهم به سیاه نمایی نشوم. کرونا از اسفندماه ۱۳۹۸ رسماً وارد ایران شد. از همان سال تا چندی پیش مسابقات بدون حضور تماشاگر برگزار می شد در صورتی که فوتبال در تمام دنیا فارغ از سطح کیفیت و ارزش گذاری آن، با حضور ۱۰۰ درصدی تماشاگران برگزار می شد. توجیه دوستان برگزارکننده این بود که کرونا هنوز وجود دارد و برخلاف بسیاری از کشورها، پاندمی از بین نرفته است. نکته مثبت اسمال این بود که سرانجام پذیرفتند پاندمی به پایان رسیده تا در بهای ورزشگاه به روی هواداران فوتبال باز شود. حضور زنان در ورزشگاه ها نیز از دیگر نکاتی بود که فیفا با تهدید اعلام کرده بود، اگر رخ ندهد، فوتبال ایران تعلیق می شود پس این موضوع نیز اجرائی شد هر چند بدترین سکوهای آزادی در دورترین نقطه ورزشگاه به خانم ها اختصاص یافته اما چون قرار است پایان بندی خوش باشد، حضور زنان را به فال نیک می گیریم و آرزو می کنیم برای سال جدید حداقل به طبقه اول برگردند تا در صورت بارش باران الهی، بتوانند از زیر سکوها فوتبال را تماشا کنند.

۱۶ ساعت ۲۴

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول: غلامحسین کرباسچی • مشاوران: عباس عبدی و احمد زیدآبادی • سردبیر: محمد جواد روح • سردبیر آنلاین: افشین امیرشاهی • معاون سردبیر: مهرداد خدیر • دبیران گروه ها: فرزانه طهرانی (اقتصاد) • آرمن منتظری (دبلیماسی و بین الملل) • علی ورامینی (رسانه و فرهنگ)
- مسئیه متقی (سیاست) • الهه ابراهیمی (خبر) • آرش خاموش (عکس) • هادی حیدری (طرح و کاریکاتور) • مدیر هنری: مهدی قربانی تبار • حروفچینی و ویراستاری: شهرام هادی
- مدیر اداری و آژهی ها: شاهرخ حیدری • تلفن روابط عمومی: ۸۸۷۴۹۳۰۵ • تحریریه: ۸۸۷۳۵۲۰۷ • آژهی ها: ۸۸۷۳۵۲۰۷
- نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸ • لیتوگرافی و چاپ: هم‌میهن • توزیع: نشر گستر امروز نوین • تلفن: ۰۲۱-۹۱۳۰۴۱۴۲

خیام وار بهار را بچشم



علی ورامینی

دبیر گروه فرهنگ

۱۲-۱۰ سال پیش، رفیق قلندری در جواب غرای می ن از زندگی گفت: «فلانی شاید زندگی رو اصلاً برای ما نساختن». تو همه این سال ها، تو بالا و پایین ها یاد حرف کلایم می افتم که امیدوارم هر جاست به سلامت باشد. بعضی اوقات با او و قولش همدل می شوم. اینکه شاید حقیقتاً زندگی چیز دیگرو در جای دیگری است، اما بیشتر اوقات به این جمع بندی می رسم که زندگی هیچ چیز از پیش متعینی که الگویی داشته باشد، نیست. به خصوص وقتی که تاریخ می خوانم یا سراغ داستان، فیلم و شعر می روم. مثلاً می بینم که حافظ هم قریب به ۷۰۰ سال پیش می گوید:

بهار نام دیگر امید است



عبدالجواد موسوی

شاعر و روزنامه نگار

آدمیزاد موجود عجیبی است. در تمام سال هایی که زندگی روال طبیعی اش را داشت یا دست کم نسبت به سال های اخیر کم تنش تر و کم خاشع تر بود، چندان اعتنائی به بهار و عید نوروز و این حرف ها نداشتم. فکر می کردم چیزی است مثل بقیه روزها و عادت است مثل مابقی عادات. من هم که مثل همیشه از عادات فراری بودم، به این مناسبات وقتی نمی نهادم و نه تنها وقتی نمی نهادم بلکه در نکوهش بهار و عید، ترانه و شعر می نوشتم اما درست از روزی که بخت از ایرانیان برگشته است و زندگی تمام بی رحمی اش را رو کرده است به شدت منتظرم تا عید نوروز از راه برسد. تا سفره هفت سین بچینم، تا کلام خدا را کنار کلام لسان غیب بگذارم و به سبزه، آب و آیینه پیوند نرمم. چرا؟ شاید چون فکر

ما هنوز زنده ایم



صوفیا نصراللهی

روزنامه نگار

سال گذشته اگر آن روز طلایی آزادی نیلوفر حامدی و الهه محمدی نبود، دلم می خواست از سال های زندگی ام خط بخورم. از آن سال های سختی که زندگی نکردیم و فقط روزها را گذرانیم. از آن سال هایی که آخر شبیه فیلم «پایون» فقط سرم را از زیر آب بیرون می آوریم که فریاد بزنیم: «هنوز زنده ام». چشم اندازی برای سال آینده داریم؟ بعد است اما در این روزها که زور بهار از زشتی تابلوهای شهری و ترافیک تهران بیشتر است و باران و باد به دامان رسیده که در روزهای آخر اسفندماه چند روزی راحت نفس بکشیم، خوب است که فرض کنیم می شود برای سال آینده برنامه ریخت. به من اگر باشد به نظرم در برنامه های تان باید سفر رفتن را بگنجانید، سفر داخلی یا خارجی، ارزان یا گران فرقی ندارد؛ مهم نگاهتان به سفر است. سفر را به چشم کشف و شهودی در خودتان و البته آشنایی با جایی جدید ببینید. با غریبه ها گفتگو کنید. این یکی از جذابترین نکات سفر است که چیزهای زیادی یادمان

معانی و بیان چشم پاینده



پیمان طالبی

روزنامه نگار

نوروز ۱۳۹۴ احمدرضا احمدی، بهاری ای برای یکی از مجلات نوشت و آن را به مسعود کیمیایی تقدیم کرد. بالایش نوشته بود: «برای مسعود کیمیایی که در آستانه بهار تا آستانه مرگ رفت، اما بازگشت...». یادم هست که با این سطر شروع می شد: «همیشه هراسم آن بود / که صبح از خواب بیدار شوم / یا هراس به من بگویند / فقط تو خواب بودی / بهار آمد و رفت...». حالا من دارم بهاری ای برای نشریه ای دیگر می نویسم، آن هم در انتهای سالی که در آن احمدرضا احمدی و بسیاری دیگر از بزرگان فرهنگ و هنر ایرانی، تا آستانه مرگ رفتند اما از آن بازنگشتند. در این بهار پیش رو، درست مثل شاعری که در بهار امسال جایش خالی است، هراس من نیز این است که صبحی از خواب بیدار شوم و به من بگویند بهار از اینجا رفته است، یعنی بهار رفته باشد بدون اینکه من آن را درک کنم. درک محضر بهار، وابسته به قدرت ادراک زیبایی است و درک زیبایی - به قول جولین بارنز - «چشم پاینده» می خواهد. سال ۱۴۰۲ سالی بود که بیش از هر چیز به ارزش و اهمیت این چشم پاینده پی بردم و تلاش کردم اولین بار یک هه ای نوی را - که از دل ابرهای تیره یی از باران می تابد - ببینم. وضعیت ناپسaman روز و روزگار، سبب شد در سالی که گذشت، فیض دیدار بسیاری از دوستانم را برای همیشه از دست بدهم. آنها چمدان های شان را بستند و برای همیشه از ایران رفتند. وقتی آخرین خداحافظی ها را با هم می کردیم، به این فکر می کردم که شاید می توانستم مدت ها قبل که می دیدم دوستانم منتقد

hammihanmedia@gmail.com
 @Hammihanonline
 https://t.me/hammihanonline
 @Hammihanonline

«عالمی دیگر بیاید ساخت وژنو آدمی». یا می بینیم و می خوانیم زندگی مردمان اروپای غربی و شمالی که در جدول خوشبختی جهان این سال ها اول هستند، تا همین کمتر از یک قرن پیش چه چنمی بوده است. این ها را نگفتم که به سبک پیج های اینستاگرام که آقا یا خانمی شیک پوش می آید و می گوید از یک موتورسی به درآمد ماهانه فلان میلیارد رسیدم. حتی معتمد که نقش آدمی در ساختن زندگی اش بسیار بسیار کمتر از شانس است. نه اینها نیست، فقط می گویم که زندگی هیچ الگویی ندارد و شور و خنده ما جز زندگی هم چیز دیگری نداریم. زندگی ای که هر لحظه مشغول مصرف آن هستیم. جنگ دائمی با بخت هم، آدمی را در این مسیر فرسوده می کند. در زندگی شخصی می شود گاهی وا داد. کناری آرام نشست و به گذر عمر نگرد. تا می شود و می گذارند، از این گذر بهره ای برد. آدمی همیشه همین بوده، همیشه دنبال دلی خرم می گشته است. بهار فرصت خوبی است که بنشینیم زندگی را مزمزه کنیم، با همه گسی ها و حتی تلخی هایش. احتمالاً تنها کاری است که از دستمان برمی آید. همین هم که در دستمان بود، هیچ چیز دیگری نداریم. عمر خضر و ملک اسکندر هم داشتیم، روزی از دستمان می رفت یا قدرت مطلق هم داشتیم، نمی توانستیم حتی یک روز را به عقب برگردانیم. کسی نمی داند شاید این آخرین بهار هر کدام باشد، خیاموار لااقل این یک بهار را بچشمیم.

می کنم هیچ وقت هویت من ایرانی تا این اندازه مورد تهدید نبوده. از در و دیوار و از رسانه های رسمی و غیررسمی ایندال باریدن گرفته است و تنها چیزی که می تواند ما را از این هجوم همه جانبه حفظ و حراست کند همین چنگ زدن به خاطره های قومی است. همه ما به اندازه کافی بهانه برای سوگواری و بی اعتنائی به شادی های روز گذر داریم اما از یاد نبریم همه عزیزی که در این سال ها روی در نقاب خاک کشیده اند، عاشق ترین زندگان بودند و احترام به نوروز در حقیقت پاسداشت عشق و زندگی است و یاد آن ها را عزیز و محترم نگاه داشتن. دیگر اینکه دشمنان قسم خورده زیبایی و آزادی همه سعی و همت شان بر این بوده و هست تا اراده معطوف به حیات را در ما بمیرانند تا ما منتها از هر آنچه بوی زندگی و جاودانگی دارد بیزار شویم، بلکه خود نیز در شمار لشکر مردگان درآییم و با همه مظاهر شادی و آزادی به نبرد بر خیزیم. با استقبال از نوروز که رستاخیز طبیعت است و به تعبیر اهل حکمت نشانه ای از رستاخیز جان و جهان، مانع از تحقق این آرزوی ناپاک شویم و بداینم آنچه می تواند چهل و جنون را به زانو درآورد، پراکنش زیبایی است، با اینکه می دانم سالی که پیش روست در زمره دشوارترین سال های اخیر است با این حال با تمام دلم این عید باستانی را به همه خواهران و برادرانی که دلشان برای این سرزمین زخم خورده و مهربان می سوزد، تبریک می گویم و از آن یگانه یی چند و چون می خواهم همه ما را در نبرد با تاریکی و جهالت یاری دهد. ایدون باد!

می دهد. توان برقراری دیالوگ با آدم های ناشناس، هوش هیجانی تان را افزایش می دهد و به میزان مدارای تان اضافه می کند که مدارا برای تاب آوری در این روزهای جهان جزو چیزهایی است که باعث بقای مان می شود. بعد موسیقی خوب گوش بدهید. فکر نکنید لوس بازی درمی آورم که در شرایط سخت زندگی از موسیقی با کتاب یا هنر حرف می زنم. خود من با همین ها رزمستان ها را سر کردم و دوام آوردم. توان برقراری ارتباط با موسیقی، باعث می شود تنهایی را تاب بیاورید. آموختن یک زبان جدید هم کار هیجان انگیزی است. هر کلمه ی جدید دریچه ای و پنجره ای به جایی است. جایی که قبلاً نمی توانستیم واردش بشویم و در نتیجه حس بیشتری از آزادی لقا می کنید. همین اتفاق در کتاب خواندن هم رقم می خورد. ورود به جهان ها و زندگی هایی که مال ما نیستند. اگر می خواهید به زندگی معنایی بدهید، باید به همین چیزها بچسبید چون راستش این ها اصل ترین چیزهایی هستند که می توانند در این روزگار دستتان را بگیرند. چیزهایی که وابسته به چیزی در دنیا بیرون مان نیستند. از بین نمی روند. تهی نمی شوند. تا اطلاع ثانوی راستش برنامه مان باید فقط بقا باشد و البته در کنارش تلاش کنیم آدم های بهتری برای خودمان و اطراف مان شویم. این را که می نویسم یادم افتاد که یکی از اتفاق های خوبی که سال گذشته برام افتاد گفت وگو با ریل دورفمن بود که اینجا چاپ شد. نه فقط چون پایونسده ی محبوبم حرف زدم، چون نگاهش به آدم ها و هومونانش را دوست داشتم. اینکه آن ها را چنان که هستند، پذیرفته. نسبت به آن ها همدلی دارد. این پذیرش و همدلی چیزی است که برای همه مان در سال جدید آرزوی کنم. بدون این ها بعد است سال دیگر بتوانیم سرمان را از آب بیرون بیاوریم و فریاد زنده بودن سر بدهیم.

زمین و زمان اند و اوضاع روحی شان ناپسaman شده، کاری کنم، به این فکر می کردم که آن ایام، می شد به آن چشم های خیره بر ابرهای تیره، نخستین بار یک هه ای نور را نیز نشان داد تا در نهایت همه چیز منجر به این نشود که خاک پدری شان را رها کنند و بروند. آنجا بود که بار دیگر اهمیت چشم پاینده را در یافتنم. چندوقت پیش در مستندی دیدم که استاد منوچهر ستوده، ایران شناس و پژوهشگر برجسته معاصر، داشت می گفت سال هاست که روزنامه نمی خواند. ستوده، عمری را به نوشتن جغرافیای تاریخی ایران پرداخت و اکثر مواقع زندگی را در کوه ها و دشت های ایران مشغول سیر و سیاحت بود. روزنامه خواندن و پیگیر اخبار نبودن، به جای آن پیگیر قدمت کتیبه ای در مسجد لطفاله یا سر چشمه رودی در الیگودرز بودن، از چیست اگر آن را به همین توان و انگیزه درک زیبایی رهنمون نکنیم؟ پیداست که در زندگی گره خورده با شبکه های اجتماعی و رسانه های مختلف چپ و راست، چیز زیبایی وجود ندارد که بشود درکش کرد پس اینطور زندگی چشم پاینده ای هم نیاز ندارد. به قول ایرج افشار، بار غار ستوده: «باید کوه ها و دره ها را درنویسد، بخواد دفتر اشعار و راه صحرا گیر... امسال کتابی خواندم که چشمانم را به روی زیبایی ها باز کرد. در این کتاب، نویسنده با ذوق سرشار، از مقوله ذوقیات ایرانی سخن به میان می آورد و به استناد تاریخ نشان می داد که ما ایرانی ها همواره برای درک زیبایی چشم پاینده داشته ایم. آنگاه به این فکر کردم که چه بسیار زیبایی ها که در قنلاگاه روزمره گی ما آدم های شهرنشین - بخوانید اسیر شده در شهرهای بزرگ - نادیده گرفته می شوند. یعنی «عادی» می شوند. یکی از صحناتی که در فضای مجازی دنبال می کنم، مربوط به دوستی است که اغلب اخباری یا موضوع روبین نخستین شکوفه بهارنارنج در روستایی در مازندران یا بارش اولین برف زمستان را در اختیار منشر می کند. اوایل با دیدن مطالب این چنینی با صفحه او را به بدخشی پس از یابانی اخبار نهریزی تلویزیون می افتادم که همیشه در آن چنین خبرهایی، خبر پایانی، یعنی بی اهمیت ترین خبرها بود. اما در سال جدید تصمیم گرفتم اونویفیکیشن آن صفحه را روشن کنم که هر وقت مطلب تازه ای در آن منتشر شد، با خبر شوم. امسال می خواهم چشم پاینده داشته باشم.

www.hammihanonline.ir

جای خالی یک همکار



نرگس کیانی

خبرنگار گروه فرهنگ

تلخ است که یادداشت تان در آخرین شماره روزنامه سال جاری، درباره جای خالی یک همکار در آستانه بهار و سال جدید باشد. همکاری که اکنون به جای نشستن در تحریریه و نوشتن از اینکه با چه از مستان ش را سر کرده، پشت سلول زندان نشسته است تا رزمستان را با تنهایی و غربت درد، سر کند. همکاری که همین امسال با او آشنا شدم همچنان که بسیاری دیگر از آنچه های روزنامه اولین بار روح الله نخعی را در تحریریه شناختمند. شناختی که این آشنایی را به سرعت به دوستی و رفقت تبدیل کرد و این از روحیه خود روح الله می آمد که همواره با گوشه دگی و مهربانی آغاز می کرد تا بانی یک همکاری دوستانه باشد. گاهی پر از شور و شوق کودکانه و گاهی سرشار از ملال آدم کهنسالی که انگار خستگی یک عمر زیستن را بر دوش می کشد اما در هر حال و قالی که بود، مهر می ورزید، اهل قهر نبود و رنج دیگران را انکار نمی کرد. در این مدت کوتاهی که در روزنامه، تجربه همکاری با او را داشتم دوران برزخی بالاتنکیفی را می گذراندم. بالاتنکیفی حکمت بین عفو و حبس و این درد کمی نبود که بسیاری از اهل فکر و نظر معتقدند، رنج بالاتنکیفی می تواند آدم را از پا درآورد و به ترس و لرزه های ممتدی مبتلا کند. بالاتنکیفی موجب دیوارگی ذهن و احساس انسان می شود و زندگی را دچار تعلیق می کند و تعلیق به نگاه و روش و منش او تعلق نداشت و همین آزارش می داد. با این حال صبورانه تحمل کرد و حالا هم صبورانه به تحمل رنجی نشسته است که به قول شاملو از آن او نیست. اینک در آغاز سال نو و در حالی که آخرین حضور در تحریریه روزنامه را طی می کنیم، عدم حضور او بیشتر به چشم می آید و همچون نمکی بر زخم دلتنگی پاشیده می شود. این دلتنگی بیشتر هم می شود وقتی میل او به امید و آزادی را ب یاد می آورم. او همواره امیدوار بود. امید بدون خوش بینی. امیدی که ریشه در تحلیل هایش داشت، نه رویا پردازی و تخیلش. امیدی که حتی در تلخ ترین تحلیل هایی که از تاریخ ایران داشت، پنهان نبود و همین هم بود که او را با همه رنج هایی که کشیده بود

و در انتظارش بود، بر راهی که می پیمود استوار می کرد. این روحیه روح الله بی شباهت به بهار نیست که بهار و شکوفه هایش از پس زمستان و سسوزش برمی آید تا انسان امید را از یاد نبرد. شاید گرافه نباشد که امید را نام دیگر روح الله بدانیم که او همواره روح امید را در کالبد خسته و مأیوس ما می دمید تا تدوم زندگی را روایت کند. حالا در آستانه بهار چقدر جای روح الله نخعی میان ما خالی است تا از ردیای امید در نشانه های بهار بگویند. اینک ما همکاران او در روزنامه، جای خالی اش را با آرزوی یک امید پر می کنیم. امید به آزادی اش در بهاری که در راه است که بهار همیشه نویدبخش شکفتن و رهایی بوده است.

پاییزه



میثم سعادت

روزنامه نگار

چند وقت قبل، شش ماه در اوق، یکی از عزیزانم قصد داشت در یک مسابقه تلویزیونی شرکت کند. یکی از آیتم های برنامه این بود که یک متن پاییزه بنویسیم. تماس گرفتم و گفتم، پاییز به دیگر به سیهه ای است. بزرگوار فرمود که مثل بهاریه، ابتکار برنامه ساز خلاق و جسور به این سوزّه جذاب رسیده است. می گویم، بهار آغاز تحول طبیعت است. کلی آدم می تواند از این تحول صحبت کند که در طول تاریخ هم همیشه ادخولات از همین فصل ها الگو گرفته اند. می گوید مگر تو کشاورزی که تحول طبیعت برایت مهم باشد و اقتصاد زندگی ات به آن وابسته باشد؟ کشاورز، زندگی اش به چهار فصل وابسته است و از شکفتن بهاری، هر روز شادمان می شود. می بینم راست می گوید. برای ما، لااقل در این چند سال، هر فصل بهار است. هرما یک اتفاق بزرگ می افتد. حتی می توانم بگویم هر هفته به اندازه ای تحولات رخ می دهد که ناچار می شویم برنامه ریزی های جدید داشته باشیم. همین هفته پیش شخم مرغ گران کند، هفته قیش گوشه، هفته قیش پراید، هفته قیش سنگ قبر، هفته قیلترش قفن، همه اینها مصداق «حول حالنا» بوده. یعنی اینطور نیست که قیمت ها را با پارسل مقایسه کنیم. به ۵ ساله من هم می گوید، داش بخیر پراید ۶۰ میلیونی. یادم افتاد که یکی از مدیران مشرع و مسلمان همین دعای حول حالنا را اشتباه خوانده بود. اصلاً شاید مشکل همین بود که دعا را اشتباه خواندند. اما بهر حال در این چند سال، هر روزمان نوروز بوده است و تصمیم های بزرگ گرفته ایم. یک روز تصمیم گرفتیم گوشت قرمز نخوریم. روز دیگر بنابر این شد که از تاناکورا لباس بخریم، روز دیگر برنامه مسافرت شمال را به برنامه گشت وگذار در پارک های تهران تغییر می دهیم. یک روز دیگر به جای قرار در کافه، تماس تصویری گرفتیم. به جای تئاتر رفتم، سینما و به جای ترمیم دندان، از ریشه کشیدیمش. به اینجا که می رسم، دلم می گیرد. دلم می خواهد بنویسم که بوی بهبود از اوضاع جهان می شنوم. بگویم که امید بذر هویت ماست. اما واقعیت این است که من مثل همه این مردم، شهروند همین کشورم. «وغم مردم، غم ورنج ماست» چون می نویسم، بیشتر از همه دروغ ادختم می کند. حالا بیشتر از هر زمانی از تحول می ترسم.

اصلاً این تحول خوفناک، جایی برای تبریک باقی می گذارد؟

اساساً اگر قرار باشد تبریک هم بگویم، باید تبریک این باشد که از این همه مصیبت، زنده گذر کردیم. تبریک بگویم که روزنامه توقیف نشد. تبریک بگویم که نوروز را در زندان نیستیم و اگر دوستان زندانی داریم، تبریک بگویم که در انفرادی نیستند. اما در نهایت، همه زندگی ۴۰ ساله ما، به اندازه نقطه کوچکی از تاریخ چند هزار ساله سرزمین است. این کشور از طوفان ها عبور کرده و باز هم عبور خواهد کرد. دندان درد را مردم تحمل نمی کنند. بین ترمیم و کشیدن، سرنارنجی را پیدا می کنند و از این درد، رهایی خواهند یافت.